

دوفصل نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی  
دوره سیزدهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹  
شماره پیاپی: ۸۴/۱، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۸/۰۵/۰۶

• تأیید ۹۹/۰۳/۱۲

## نگاه بینامتنی به شیوه اندرز دادن در تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی مولوی

پریسا صالحی \*

### چکیده

بازتاب مؤلفه‌های تعلیمی در ادبیات ملت‌ها رواج بسیار داشته است. این موضوعات تعلیم‌گرایانه در متون تاریخی فارسی نیز مورد توجه قرار گرفته که با آموزه‌های اخلاقی عارفان هم قرابت بسیار دارد. اگرچه متون تاریخی و عرفانی دو نوع ادبی جداگانه هستند، اما شکل‌گیری و نضج این مؤلفه‌های اخلاقی، اشتراکاتی را میان این متون بوجود آورده است. این مقاله قرار است با روش تحلیلی - توصیفی به یکی از این اشتراکات یعنی شیوه اندرز دادن بپردازد. در میان مورخان، ابوالفضل بیهقی آموزه‌های تعلیمی را با مهارتی که خاص خود اوست بیان می‌کند، و در میان عرفا، مولانا شاخص‌ترین فرد در ارائه پندهای غیر مستقیم است. شباهت شیوه این دو در ساختار روایی و کاربرد شگرد قصه در قصه برای بیان آموزه‌های اخلاقی، نگارنده را بر آن داشت که در این پژوهش به قرائت بینامتنی تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی بپردازد. نویسندگان این متون اهدافی تعلیمی داشته و به اندرزهای اخلاقی مستقیم و غیرمستقیم پرداخته‌اند. نکته اینجاست که در بیان مضامین اخلاقی شگردهای مشترکی بین آنها دیده می‌شود که احتمالاً از آبخش‌های واحد نیز سرچشمه می‌گیرد آنان با کاربرد اندرزگویی به دنبال بیان اندیشه‌های خود هستند؛ نگاه بیهقی در بردارنده اهداف سیاسی مورخانه اوست و منظر مولوی از چشم‌انداز عارفانه او مایه می‌گیرد.

### کلید واژه‌ها:

اشتراک انواع ادبی، اندرزگویی، بینامتنیت، تاریخ بیهقی، مثنوی مولوی.

\* دانش‌آموخته دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

parisa.salehi1384@yahoo.com

**Abstract**

**An intertextual look at the method of adviceing in the  
Beyhaqi's History and Rumi's Masnavi**

Parisa Salehi \*

The reflection of educational components has been very common in the literature of civilizations. These didactic issues have also been considered in Persian historical texts, which are closely related to the moral teachings of mystics. Although historical texts and mystical texts are two separate literary types, the maturation and formation of these moral components give rise to There are commonalities between these texts, and this article is supposed to address one of these commonalities, namely the method of giving advice. Among historians, the one who most skillfully expresses the teachings is Abolfazl Beyhaqi, and among mystics, Rumi is the most prominent figure in providing indirect advice. The similarity of the two methods in the narrative structure and the application of the story-by-story technique in expressing moral teachings led the author to read the intertextual history of Bayhaqi and the spiritual Masnavi in this research. The authors of these texts have educational purposes and provide direct and indirect moral advice. The point here is that in expressing moral themes, there are common tricks between them, which probably originate from single sources, and it seems that they seek to express their thoughts by using counseling; Beyhaqi's view reflects the political goals of his history, and Rumi's view draws on his mystical perspective.

**Keywords:** Literary Sharing, Advice, Intertextuality, Beyhaqi's History, Rumi's Masnavi

\* PH. D. graduated in Persian Language and literature, Shahid Beheshti University. Tehran. Iran. parisa.salehi1384@yahoo.com

## ۱- مقدمه

یکی از متداول‌ترین شیوه‌ها برای بیان مؤلفه‌های تعلیمی، بیان مسائل اخلاقی در قالب حکایت‌ها و داستان‌هایی است که شخصیت‌های آن‌ها ممکن است حیوانات، انسان‌ها و حتی اشیاء باشند. ادبیات تعلیمی-عرفانی از همان آغاز، استفاده از داستان و حکایت‌پردازی را مدنظر قرار می‌دهد و نقش قصه‌گویی در آن بسیار برجسته است؛ زیرا این امر سبب جلب توجه و لذت خواننده و تأثیر معنا در او می‌شود و «این شیوه با حدیقه‌الحقیقه سنایی آغاز شد، با مثنوی‌های عطار ادامه پیدا کرد و با مولوی به اوج تکامل خویش رسید» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۳۱۱).

مثنوی معنوی مولوی یکی از مشهورترین نمونه‌های شعر عرفانی است. یکی از مهم‌ترین ابعاد عظیم و گسترده این اثر سترگ، آموزه‌های تعلیمی آنست. از آشکارترین ویژگی‌های ساختاری مولانا در مثنوی، توجه به قالب روایت است. او رویدادها، اعمال و افکار شخصیت‌ها را با ظرافت تمام در قالب روایتی داستانی بیان می‌کند. کاربرد این قالب در بیان آموزه‌های اخلاقی مولوی به بهترین وجهی شاکله می‌پذیرد و او را در رسیدن به اهداف تعلیمانه‌اش یاری می‌رساند. اما ذوق داستان سرایی مولوی به روایت یک داستان واحد ختم نمی‌شود و در مثنوی از این هم فراتر رفته است. شیوه بیانی خاص او، در آمیختن قصه‌ها با یکدیگر است، به این شکل که راوی در میانه روایت یک قصه، به قصه‌ای دیگر می‌گریزد، شیوه‌ای که به «قصه در قصه» موسوم است و در داستان‌های مختلف مثنوی دیده می‌شود. مولوی با استفاده از ساختار روایی قصه‌های تو در تو و اصرار بر بیان جزئیات، کردار و گفتار شخصیت‌ها و ماجراها را برای مخاطب، مجسم و بسیار جذاب کرده است.

این صورت حکایت‌پردازی نه فقط در این نوع ادبی، بلکه در انواع دیگر فارسی نیز رواج داشته است. از نمونه‌های برجسته گونه‌های دیگر ادبی که مشحون به مضامین اخلاقی در ساختاری روایی می‌باشد، کتب تاریخی است. تواریخ به سبب ماهیت عبرت‌آموزی که دارند متضمن نکات تعلیمی هستند و سهم مهمی در کسب فضیلت دارند. در این کتب نیز بسیاری از اندرزهای تعلیمانه در خلال روایات تاریخی بیان می‌شوند. مورخان ایرانی نیز به بیان پندهای عبرت‌انگیز از وقایع تاریخی اکتفا نکرده بلکه از آن فراتر رفته و با استفاده از شگردهای ادبی، ضمن گزارش رویدادها، حکایات تعلیمانه از کتب دیگر را به عنوان تأکید بیشتر، بیان می‌کنند. در این موارد می‌توان ردپای همان شیوه قصه در قصه را در تواریخ نیز مشاهده کرد. نقطه اوج این شیوه تاریخ‌نگاری در زبان فارسی، تاریخ بیهقی است. بسیاری از کسانی که درباره بیهقی و

تاریخ او به پژوهش پرداخته‌اند، گذشته از وفاداری او به جزئیات و امانت‌ش در روایت رویدادها، به توانایی چشمگیر او در قصه‌گویی و داستان‌پردازی نیز اشاره کرده‌اند. اما نکته مهم در این پژوهش اینست که ابوالفضل بیهقی در روایت تاریخی خود هر جا لازم بداند، ماهرانه، روش تعلیمی قصه در قصه را در تاریخش دنبال می‌کند و به نحوی غیر مستقیم، داستان و حکایتی برای اندرز و آگاه کردن خوانندگانش می‌آورد.

در این پژوهش، به همین اشتراک میان شیوه بیهقی و مولوی، در ساختار روایی و کاربرد تمهیدگونه از شگرد قصه در قصه برای بیان آموزه‌های اخلاقی، پرداخته می‌شود.

## ۲- بیان مسأله پژوهش و چارچوب نظری آن

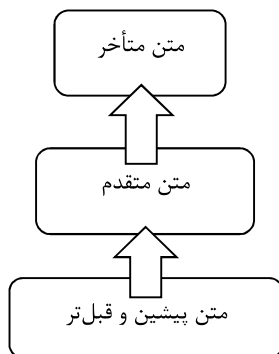
بین آثار ادبی، از جهات گوناگون، روابط و مناسباتی وجود دارد، پژوهشگران با توجه به هدف و نگرش خود، با رویکردهای مختلفی این روابط را نقد و ارزیابی کرده‌اند. همچنانکه بیان شد که هم بیهقی و هم مولوی از شیوه روایت در روایت (قصه در قصه) به عنوان تمهیدی فرمی برای بیان مؤلفه‌های تعلیمی خود استفاده کرده‌اند و این شیوه آنها را به اشتراکی در ساختار رسانده است. جدای از آن متون تاریخی و متون عرفانی-تعلیمی با هدف آموزش و عبرت نگاشته شده‌اند، این اهداف تعلیمی و عبرت‌آموز نیز بر وجه مشابهت آنان می‌افزاید.

این اشتراکات، منتقد ادبی را به نوعی از بینامتنیت می‌رساند؛ رهیافتی «که به منظور تبیین متن، از محدوده‌ها یا مرزهای ژانری فراتر می‌رود تا خاستگاه مشترک در همه متون را مشخص کند» (پابنده، ۱۳۹۴: ۳۲۸). بنا به این نظریه هیچ متن مستقلی وجود ندارد زیرا سایه‌هایی از متون دیگر در هر متنی دیده می‌شود، این اشتراکات، فقط به مضامین مشترک منحصر نمی‌شود بلکه اشتراکات ساختاری، شیوه بیان و ابزارهایی که شاعر و نویسنده با آن به بیان اغراض خود می‌پردازد نیز بین کتب مشابهت‌هایی بوجود می‌آورد. بر این مبنا، متون وابسته به هم هستند و با هم مشترکاتی دارند. به این ترتیب، بینامتنیت می‌تواند از راه اشاره مستقیم به کتب، آوردن شواهد از دیگر کتب، یا به صورت تلمیح، تضمین، اقتباس، استفاده نویسنده از پیرنگ داستانی متعلق به دوره‌های پیشین و یا سایر شکل‌های تأثیرپذیری زبانی، ساختاری و صناعات ادبی باشد. این اشتراکات غنای معنایی و ساختاری یک متن را نشان می‌دهد؛ هم‌چنین استواری آن بر متون کهن، به آن متن اصالت می‌دهد.

از سوی دیگر «بینامتنیت هم‌چنین به معنای درآمیختن ژانرها هم هست» (پاینده، ۱۳۹۰: ۴۴۹/۳) زیرا «ژانرها در تطور تاریخی خود وارد قلمرو یکدیگر می‌شوند» (زرقانی، ۱۳۹۵: ۳۷۴) با این نوع نگاه در انواع ادبی، می‌توان یک اثر در یک ژانر داشته باشیم که جنبه‌های دیگر انواع ادبی اعم از حماسه، تعلیمی، غنایی و امثال آن را نیز دارا باشد. این موضوع توانمندی آثار در گونه‌های مختلف ادبی را نشان می‌دهد. نکته حائز اهمیت در این باره، انسجام متن با نوع ادبی خودش است. به این معنا که اگر متنی به دلیل دارا بودن خصایصی در ژانر خاصی قرار می‌گیرد و در عین حال از انواع دیگر نیز برای غنای خود بهره می‌برد، این کاربرد به کلیت نوعی متن ضربه نزده و آن را از فضای ژانر خود خارج نکند. یعنی آثار در ژانر خود با متون هم‌نوع خود روابط بینامتنی دارند اما از طرفی این کتب شامل مواردی هستند که آنها را با دیگر ژانرها هم، پیوند می‌زند و سبب روابط بینامتنی بین آنها می‌گردد. استفاده از این روش بینامتنی در بررسی انواع ادبی، سبب می‌شود در بین متون ادبی، در ژانرهای مختلف یک زبان، وحدت ایجاد گردد. بر این اساس، تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی مولوی که متعلق به دو نوع ادبی مختلف هستند (یکی تاریخی و دیگری عرفانی - تعلیمی)، اما عناصر مشترکی هم در فرم و هم در معنا دارند که عبارتند از مبتنی بودن بر ساختار روایی، استفاده از حکایت در جهت تعلیم و از همه مهم‌تر کاربرد تمهیدگونه از شگرد قصه در قصه برای بیان آموزه‌های اخلاقی؛ این شباهت‌ها آنها را به حوزه مطالعات بینامتنی وارد می‌کند.

در بررسی‌های روابط بینامتنی آثار ادبی، آنها را از سه جهت می‌توان بررسی کرد:

**الف) رابطه خاستگاهی (تبارشناسی یا خویشاوندی)** که در آن ارتباط شبکه‌ای متن‌ها با یکدیگر را مشخص می‌کند. در این شیوه ساختار بیانی متن‌ها یا مفاهیم و معنای آنها از اثر یا آثاری پیشینی برگرفته شده است. به عبارت دیگر متون دارای خاستگاه‌هایی هستند و از این منظر با یکدیگر تعامل برقرار می‌کنند و این تعامل موجب جنبش معنایی و پویایی درون متن‌ها می‌گردد (ر.ک. نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۱۳۴-۱۳۷). به این ترتیب برای فهم ساختار هر متنی ابتدا باید جایگاهش نسبت به متون متقدم را تعیین کنیم چیزی که در بینامتنیت به دگرگشت (جایگشت) موسوم است (ر.ک. پاینده، ۱۳۹۴: ۴۱). به این اعتبار هیچ متنی در خلاء تولید نمی‌شود بلکه از زمینه بزرگتری حاصل می‌آید که خاستگاه آنست. کریستوا در این خصوص، قائل به وجود محوری عمودی بین متون است که رابطه متون با یکدیگر را نمایش می‌دهد که می‌توانیم در آن پیوند تبارشناسانه متن جدید با متون پیشینش را بررسی کنیم.



شکل ۱: محور عمودی متون

یکی از راه‌های برقراری ارتباط بینامتنی در محور عمودی، بحث در خصوص ژانری است که هر متن ذیل آن قرار می‌گیرد. هر یک از انواع ادبی قواعد خاص خود را دارد. اما گاهی «در فرآیند تحول ژانرها، یک ژانر ممکن است در ضمن خروج از یک دوره تاریخی یا جریان ادبی و ورود به دوره تاریخی یا جریان ادبی دیگر، پیوند خویشاوندی نزدیکی با ژانرهای جریان دوم برقرار کند» (زرزقانی، ۱۳۹۰: ۳۶۱) از این نظر متون در انواع مختلف ادبی به یکدیگر قرابت پیدا می‌کنند این موضوع سبب روابط بینامتنی بین آنها می‌گردد، که قابل بررسی است. در این پژوهش، به نظر می‌رسد در رابطه بینامتنی خاستگاهی، خط سیری، این دو اثر را به منابع و آبشخورهای واحدی می‌رساند که همان متون پیشین و تبار این دو اثر است.

**ب) رابطه تولیدی:** در فضای یک متن اندیشه‌ها و گفته‌های فراوانی برگرفته از متن‌های دیگر با یکدیگر تلاقی می‌یابند و آن را می‌سازند؛ بنابراین اساساً سرشت متن، بینامتنی است پس، از انحصار صرف مؤلف خارج است (ر.ک. نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۳۱). چون عواملی بینامتنی در تولید متن دخالت دارند، متن از تعیین یک معنای ثابت رها شده و دارای معنای گوناگون می‌شود. این معنای گوناگون در انواع ادبی مختلف نمود می‌یابند یعنی متن بر پایه اندیشه‌هایی تولید می‌شود. این اندیشه‌ها شاید در متون مختلف، ساختار زبانی واحدی را شکل دهند اما چون نمودهایی متفاوت دارند، انواع ادبی مختلف با اهداف گوناگون از آن اندیشه‌ها استفاده می‌کنند و قرابت بینامتنی آثار در انواع مختلف ادبی در اینجا صورت می‌گیرد.

مقصود ما در این پژوهش اصلاً اثبات یا انکار تأثیرپذیری مولوی از بیهقی و یافتن داستان‌های مشترک آنها نیست، هدف ما بحث در خصوص این موضوع است که شیوه‌های

اندرزدادن در متن مولوی در پیوند با متن متقدم (تاریخ بیهقی) و متن‌های قبلی‌تر، پژواک‌های معنایی بیشتری پیدا می‌کند و اتصال هر دو اثر به متون قبل‌تر بر غنا و دلالت‌های تعلیمی این دو متن افزوده است که به نظر می‌رسد سرنخی از پارادایم‌های مشترک، آنها را در بیان بسیاری از مؤلفه‌های فکری و محتوایی نیز به اقتراب می‌رساند که باید بررسی شود.

**ج) رابطه خوانشی:** از آنجا که هر متنی از ذهن مؤلف آن و با توجه به نیت درونی او نشأت می‌گیرد، در مطالعات بینامتنی، جدای از متن توجه به تفکرات نویسنده هم مهم بوده و به فهم معنای متن کمک می‌کرده، اما با گسترش پژوهش‌های نقد ادبی، نظریات جدیدی در مورد فهم معنای متن ارائه شد. رولان بارت با وارد کردن عامل خواننده و مخاطب به تعاملات بینامتنی، تلقی دیگری از کشف معنای متن ارائه کرد که در نظریه بینامتنیت نیز تأثیر گذاشت. او با طرح نظریه مرگ مؤلف، همراه با چرخش محور مطالعات، از مؤلف به مخاطب، به جای اینکه به خلق اثر توجه کند، دریافت اثر را مورد توجه قرار داده است. بنابراین به نظر او مخاطبِ متن، دیگر مصرف‌کننده ساده‌ای نیست، بلکه برعکس در خلق اثری که مشاهده می‌کند، شرکت دارد (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲۰۰ و ۲۰۱)؛ خواننده به هنگام خوانش، متن را از محدوده زمانی اثر فراتر برده و برحسب زمان، تجارب و دوره خودش تغییر می‌دهد (ر.ک. وستر، ۱۳۸۴: ۴۶) در این خصوص کریستیوا قائل به وجود رابطه محوری دیگری در متون است که آن محور افقی و ارتباط نویسنده و خواننده به واسطه متن است (کریستیوا ۱۹۸۰: ۶۹ به نقل از پاینده، ۱۳۹۴: ۳۹) او این روابط را به صورت نمودار زیر می‌توان نمایش داد:



شکل ۲: محور افقی متون

همچنانکه مشاهده می‌شود، علامت فلش از هر دو سو به طرف متن است یعنی نویسنده، معنایی را به متن می‌بخشد، از سوی دیگر، خواننده هم با نوع خوانش خود در بساختن معنای متن نقش دارد. این همان است که رولان بارت نیز به آن می‌پردازد؛ یعنی نقش مخاطب و اهمیت خوانش او. به این اعتبار دیگر آفرینشگر یک متن، یگانه خالق آن محسوب نمی‌شود بلکه خواننده هم با خواندن متن، به آن معنا می‌آفریند و گویی با گفتمان خود آن را بوجود می‌آورد.

بر این مبنای، به نظر می‌رسد، که بیهقی و مولوی با داشتن بسیاری از مفاهیم کلیدی و محوری مشابه و اشتراک فرمی در بیان روایی حکایات، که حاکی از ارتباط درونی این دو نوع ادبی در یک نظام کلی-تباری است؛ اما هر کدام به دنبال بیان اندیشه‌های خود هستند و این وجه افتراق آنهاست. این تفاوت نه تنها در نظر آنان بلکه در نگاه مخاطبان آثار آنان هم ایجاد شده است، با وجود بسامد بالایی از اندرزهای اخلاقی در تاریخ بیهقی، اما خواننده متن واقف است که ورود این آموزه‌های اخلاقی در این اثر، چه اهداف سیاسی‌ای را دنبال می‌کند. این موضوع در مورد حکایات تاریخی در متن عرفانی-تعلیمی مولوی هم صدق می‌کند، مخاطب با خواندن این روایات تاریخی در این اثر به دنبال صدق تاریخی آنها نیست بلکه در پی اهداف تعلیمانه مؤلف می‌گردد.

بنا به آنچه گذشت، این پژوهش از این سه منظر از قرائت بینامتنی، به بحث پیرامون تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی مولوی، دو اثر مهم در ادبیات فارسی، می‌پردازد.

### ۳- پیشینه پژوهش و وجه ممیزه تحقیق

از آنجا که این دو اثر، از شاهکارها ادبیات فارسی محسوب می‌شوند محققین زیادی به پژوهش‌هایی جداگانه در این دو اثر توجه کرده‌اند. به این ترتیب پیشینه پژوهش‌های انجام شده در این حوزه به دو دسته تقسیم می‌شود: در بخش اول، پژوهش‌هایی است که مربوط به مثنوی معنوی است که اکثراً از منظری تعلیمی-عرفانی است و بخش دوم، پژوهش‌هایی است که به تعمق در تاریخ بیهقی و مباحث تعلیمی و اخلاقی و اندرز در مثنوی معنوی نوشته شده‌اند که می‌توان به مواردی از این قبیل اشاره کرد: «جنبه هزل در مثنوی مولوی» از محمد رضا ساکی و مقاله «آموزه‌های معنوی مولانا» نوشته ویلیام چیتیک و ترجمه امیر حسین اصغری، «آموزه‌های مولانا» از هادی خانیکی و «آموزه‌های مثنوی» از محمد کردی و نیز «آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر» از حمیدرضا خوشنویس. که به دلیل گستردگی عمدتاً کلی و گاهی سطحی صرفاً به ذکر موضوعات تعلیمی-اخلاقی در مثنوی پرداخته‌اند. تحقیقات ارزشمندی نیز در زمینه مباحث اخلاقی در تاریخ بیهقی انجام گرفته است که از آن میان می‌توان به مقاله «پند و اندرز در تاریخ بیهقی» از حسین جبارپور و مقاله «ارزش‌های اخلاقی در تاریخ بیهقی» از حمید فرزام اشاره کرد که مطالب این دو نویسنده همپوشانی بسیار زیادی با نکات خطیب رهبر در مقدمه



تاریخ بیهقی خود دارد و اساساً به ارائه فهرست وار از برخی از شاخصه‌های اخلاقی در نظر بیهقی توجه کرده‌اند. باید گفت در بین این پژوهش‌ها، به مقایسه این دو اثر با هم و از منظر بینامتنیت توجه نشده و از آنجا که این دو اثر قابلیت چنین بررسی را دارد این پژوهش از این منظر، پژوهشی جدیدی و نو می‌باشد.

#### ۴- بحث و بررسی

تعلیم و تربیت از پارادایم‌های اصلی در ادبیات کهن است و می‌توان گفت ادبیات به طور کلی نقشی تعلیمی دارد. از ویژگی‌های بارز تاریخ نیز نمایان کردن تجارب گذشتگان و پند گرفتن از آنهاست. در مقدمه تمام متون تاریخی فارسی، به عبرت‌آموزی آنها اشاره شده است. در میان مورخان، ابوالفضل بیهقی بیشتر و ماهرانه‌تر از روش تعلیمی در تاریخش بهره می‌گیرد و در روایت تاریخی خود به نحو غیر مستقیم، داستان و حکایتی برای اندرز خواندگانش می‌آورد و یا مستقیماً آموزه‌های اخلاقی را بیان می‌کند. مولانا هم شاخص‌ترین فرد در ارائه پندهای مستقیم و غیر مستقیم است. شباهت شیوه این دو، نگارنده را بر آن داشت تا به بررسی مناسبات (وجوه اشتراک و افتراق) این دو متن بپردازد.

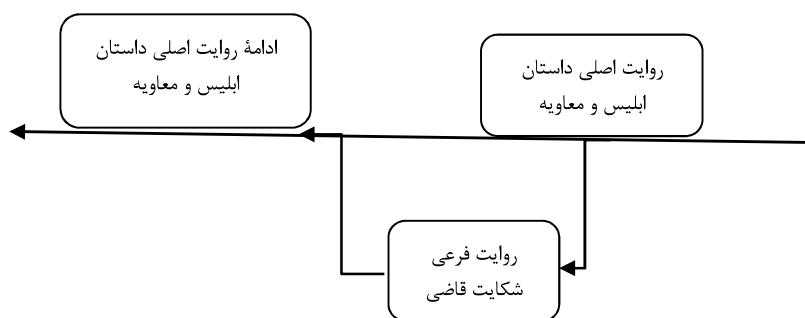
#### ۴-۱ اشتراک بینامتنی بین مثنوی معنوی و تاریخ بیهقی

همچنانکه گفته شد، روایت یکی از وجوه اشتراک بین دو متن مثنوی مولوی و تاریخ بیهقی است. روایت از شیوه‌های کارآمد و مؤثر ادبی در بیان مضامین تعلیمی است، مثنوی معنوی به عنوان یک اثر تعلیمی سرشار از داستان‌ها و حکایات می‌باشد و شگرد مولوی هم در القای تعلیم خود، روایتگری است. شیوه خاص مولوی در تکرار بی‌پایان قصه‌گویی و درآمدن یک قصه از دل قصه دیگر، طرحی است که مثنوی براساس آن بنا شده است. مولوی در سراسر مثنوی برای هر نکته تعلیمی یک داستان درونه‌ای<sup>۱</sup> بلند یا کوتاه روایت می‌کند.

ساختار «قصه در قصه / روایت در روایت» شامل یک داستان اصلی (مادر قصه / داستان چارچوب) است که درون آن قصه یا قصه‌هایی کوچکتر (داستان درونه‌ای / قصه فرعی) جای گرفته‌اند. این روایت‌های فرعی در مثنوی، نقش‌های گوناگونی دارند؛ گاه بدون توجه به ارتباط محتوایی‌شان صرفاً برای جلب نظر شکل می‌گیرند؛ گاه توضیحی در مورد روایت اصلی در خود دارند؛ گاه نیز به عنوان تمثیلی برای روایت اصلی عمل می‌کنند و امثال آن. این داستان‌ها اکثراً

در خدمت اهداف تعلیمی مولوی هستند و مولانا از آنها به عنوان تمهیدی برای اندرز دادن استفاده می‌کند او در کاربرد این شیوه در روایتش، طرح واحدی ندارد. در برخی روایات صرفاً یک داستان برای تفسیر بیشتر معنای مورد نظرش می‌آورد و بعد دوباره به روایت اصلی ادامه می‌دهد مانند داستان «بیدار کردن ابلیس، معاویه را که خیز، وقت نماز است»، در دفتر دوم مثنوی که معاویه، از ابلیس غرضش را می‌پرسد و هر چه می‌گوید باور نمی‌کند، مولانا برای بیان اینکه ترک هواهایی نفسانی سبب

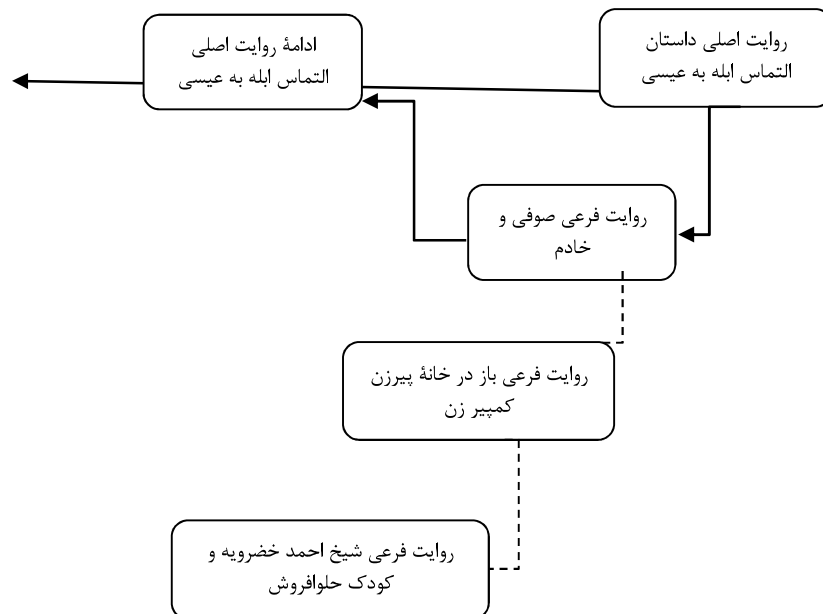
می‌شود فرد، علی رغم حیل‌های شیطانی، راست را از دروغ تمییز دهد، حکایت «شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب او را» در خلال روایتش می‌آورد و با آن به اندرز ترک هوای نفس می‌پردازد و بعد دوباره به ماجرای اصلی بازمی‌گردد؛ این روایت از مدل زیر پیروی می‌کند:



شکل ۳: مدل روایی قصه در قصه در مثنوی

اما در مواردی هم داستان‌ها پی‌درپی به دنبال هم می‌آید که اغلب برای توضیح بیشتر روایت اصلی هستند اما ذوق مولانا، به تو در تو شدن قصه‌ها دامن می‌زند و «ظاهراً کار بر اساس جریان آزاد تداعی‌های بی‌پایان به پیش می‌رود... به طوری که هنوز یک تداعی به پایان نرسیده تداعی‌های دیگری پیدا می‌شود و چندین موج اندیشه و داستان درهم می‌آمیزند» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۲۸۷) البته انگیزه تداعی‌ها مقوله‌های تعلیمی و اندرزگونه است، نمونه‌اش داستان «التماس کردن همراه عیسی (ع) به زنده کردن استخوان‌ها» در آغاز دفتر دوم مثنوی که در حین آن مولانا ابتدا برای توضیح بیشتر، داستان اندرز دادن صوفی به خادم را در تیمار کردن بهیمه و لاجول گفتن خادم را می‌آورد و بعد با تداعی‌های مختلف برای اندرز دادن بیشتر، داستان‌های مختلف دیگر از قبیل داستان باز در خانه کمپیر زن و ماجرای حلوا خریدن

شیخ احمد خضرویه از کودک حلوا فروش را مطرح می‌کند که هیچ ارتباطی با مضمون روایت اصلی (التماس ابله به عیسی) ندارد و از مدلی شبیه به مدل زیر پیروی می‌کند:

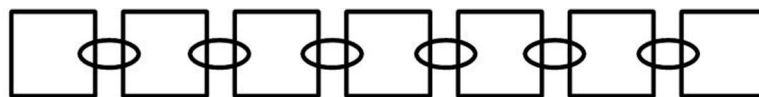


شکل ۴: مدل روایی تودرتویی داستان‌ها در مثنوی

این شیوه در تاریخ بیهقی هم وجود دارد. بیهقی با حفظ شیوه روایت‌گری، رویدادهایی را برمی‌گزیند و برجسته می‌کند. وظیفه اصلی بیهقی، شرح حوادث روزگار خودش یعنی تاریخ خاندان غزنوی است. اما در خلال این روایت اصلی، خرده روایت‌هایی برای تمثیل و برجسته کردن آن وقایع و عبرت‌آموزی از آن وقایع هم بیان می‌شود که عمدتاً مربوط به رویدادهای اعصار گذشته است، گاه گزارش‌های مفصلی از ادوار پیش و پس از اسلام و گاه روایاتی از پادشاهان مختلف پیش از غزنوی.

نکته مهم در پیرنگ این روایت مرتبط با موضوع مورد بحث در این پژوهش همین روایت غیر خطی است؛ تکنیکی روایی که در آن ترتیب یا سیر زمانی رویدادها به هم می‌ریزد. روایت غیرخطی منطق علی وقایع را با استفاده از تمهیدهایی نظیر روایت در روایت، خطوط داستانی موازی و تداعی‌های رؤیاگون دستخوش دگرگونی می‌کند. بیهقی با این شیوه به شرح ماجراها

می‌پردازد با تقدیم و تأخیر زمانی آنها، داستان را به اوج و فرود می‌کشاند، در آن گره می‌افکنند، آن را به نقطه اوج می‌رساند و سرانجام گره‌ها را می‌گشاید تا از آنها نتیجه اخلاقی بگیرد. در تاریخ بیهقی با دو جریان روایی، شامل روایت اصلی و روایات فرعی روبه‌رو هستیم. روایت اصلی که روایت تاریخ غزنویان است؛ در کنار این روایت، خواننده شاهد روایاتی دیگر هم هست که بیهقی براساس مشابهت با روایت اصلی از این روایات فرعی به گونه‌ای تمثیلی، استفاده می‌کند. این روایت‌های فرعی که به شیوه «قصه در قصه» موازی با روایت‌های قسمت اول مطرح می‌شوند، اغلب به عنوان شاهد یا مثالی برای توضیح بیشتر و گسترده شدن پیرنگ، بیان می‌شوند. این دو روایت پایه‌پای هم پیش می‌روند و روایت تاریخ بیهقی را شکل می‌دهند. هدف از بیان این دو قسم از روایات در تاریخ بیهقی، این است که خواننده از این روایات پند بگیرد. به طور کلی، می‌توان گفت نصیحت در این تاریخ، عامل انسجام و ارتباط بسیاری از حکایات است و بیان کردن بسیاری از خرده داستان‌ها هم مبتنی بر همین پیکره تعلیمی در تاریخ بیهقی است.



شکل ۵: مدل روایی تودرتویی روایات در تاریخ بیهقی

به این ترتیب، اصلی‌ترین وجه شباهت بینامتنی بین این دو اثر مشخص می‌شود و آن اینکه اندرزها و مفاهیم تعلیمی در مثنوی معنوی مولوی و تاریخ بیهقی، ساختاری روایی دارند. فرم روایی در این دو اثر، تابع اسلوبی خطی و ساده نیست بلکه پیرنگ آن‌ها با آوردن قصه‌ای در میانه قصه دیگر شکل می‌گیرد. به این شکل که هر قصه ما را به قصه دیگر می‌رساند. همچنانکه دیده شد زنجیره این قصه‌ها در این دو متن، بویژه مثنوی، تا چندین قصه ادامه می‌یابد تا جایی که اغلب، مخاطب در قصه‌ها سرگردان می‌شود. این فرم و قالب روایی و کاربرد شگرد قصه در این متن، از آن دسته از وجوه بینامتنی است که برای بررسی آن باید به اصل و پیشینه آن توجه کرد. زیرا در هر متنی می‌توان نشان یا ردپایی از سایر متون یافت و از این طریق رابطه خاستگاهی متون را یافت.

#### ۴-۱-۱ اشتراک در رابطه خاستگاهی بینامتنیت

از منظر بینامتنیت، هر متنی جنبه‌هایی از متون پیشینش را در خود دارد، خاستگاه هر نوشته‌ای را باید نهایتاً در فرهنگ آن متن یافت. متون ادبی فارسی هم از این قاعده مستثنی نیستند. کاربرد قصه و روایت و استفاده از این تمهید در بیان مطالب تعلیمی- اخلاقی از دیرباز مورد توجه ایرانیان بوده است. شگرد روایی «قصه در قصه» سنتی دیرپا در مشرق زمین به شمار می‌آید. این اسلوب از پیش از اسلام در ایران کاربرد داشته است، (ر.ک. تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۷۹-۳۰۴) بعدها در ادبیات پس از اسلام نیز این اسلوب فراوان به کار رفت.

اخلاقیات و توجه به مباحث تعلیمی نیز ا در آثار ایران باستان و بعد از اسلام مورد مدافه قرار می‌گرفته است. از آن گذشته، بسامد بالایی از آثار به جا مانده از ایران باستان، با قالبی روایی به بیان این مفاهیم تعلیمی و اندرزهای اخلاقی می‌پردازند؛ به این ترتیب، می‌توان گفت بیهقی و مولوی وارث سنتی فرهنگی- ادبی از ایران باستان هستند و روایت‌پردازی و کاربرد شیوه قصه در قصه در مثنوی و بیهقی حاصل بینامتنیتی است که این آثار را با متون پیش از خود پیوند می‌زند.

جدای از آن ایرانیان باستان موعظه‌ها و پندهای عام‌المنفعه خود را مانند تاریخ حوادث بزرگ، در کتاب‌ها و سنگ‌نوشته‌ها به یادگار می‌گذاشته‌اند (ر.ک. محمدی ملایری، ۱۳۸۸: ۱۷)؛ پژوهشگران، علاقه ایرانیان به مطالب اخلاقی را به دوران ساسانی نسبت می‌دهند که بعدها در نوشته‌های مورخان اسلامی نیز انعکاس یافته است (ر.ک. کریستین سن، ۱۳۶۷: ۴۶۷). می‌توان در بین متون باقی‌مانده از آن زمان، به گروهی از متون در ایران باستان اشاره کرده که از منظر تاریخی با تاریخ بیهقی و از نظر تعلیمی با مثنوی معنوی ارتباط بسیار نزدیک یا به تعبیر پژوهشگران بینامتنیت، «رابطه خویشاوندی»<sup>۲</sup> دارند و آن اندرزنامه‌نویسی‌های سیاسی بوده که به سیاستنامه موسوم‌اند. این سنت ابتدا در نصیحه‌الملوک‌ها و آداب‌الملوک‌ها رواج یافت. این اندرزنامه‌ها بخش قابل توجهی از ادبیات پهلوی را شامل می‌شود. در لابه‌لای این متون می‌توان اشاراتی به برخی از مسائل سیاسی و حکمتی توأمان یافت. بویژه آنکه بسیاری از این اندرزها را شاهان، روحانیون و سایر بزرگان دینی و ملی به صورت توصیه و با هدف انتقال حکمت‌ها و تجارب انسانی به سایرین مطرح کرده‌اند. به تعبیری «اندرزهای پهلوی یا از نوع نصایح دینی هستند یا از نوع حکم عملی و تجربی از روایات تاریخی» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۱۸۰) مهم‌ترین اندرزنامه‌های پهلوی عبارتند از: کتاب ششم دینکرد که مفصل‌ترین اندرزنامه پهلوی است؛ اندرزهای آذرپاد مهرسپندان؛ یادگار بزرگمهر، اندرزنامه ای است از بزرگمهر بُختگان، وزیر دانای

انوشیروان. بسیاری از این اندرزها در قالب کلمات قصار و لطیفه‌ها و قصه‌ها و روایات اخلاقی که جنبه حکمت عملی و تجربی داشته‌اند، پس از اسلام مورد توجه دانشمندان ایرانی مسلمان قرار گرفته و در کتاب‌های ادب و اخلاق و تاریخ به عربی ترجمه شده و بعضی از آنها به فارسی نیز راه یافته‌اند. ترجمه اندرزهای بزرگمهر عیناً در کتاب *جاویدان* خرد ابن مسکویه آمده و تقریباً جمله به جمله قابل تطبیق با متن اصلی است. همین سخنان را فردوسی نیز به نظم به کشیده است. (همان: ۲۰۲) ابن ندیم در فصلی با عنوان «اسامی کتابهای تألیف شده در مواعظ و آداب و حکم ایرانیان و رومیان و هندیان و تازیان» تعدادی از کتاب‌های اخلاقی و تعلیمی پهلوی را که به عربی ترجمه شده بود نام می‌برد که از آن میان می‌توان به *آئین‌نامه‌ها*، *سیرالملوک‌ها*، *تاج‌نامه‌ها* و *سلوک‌الملوک‌ها* اشاره کرد (ر.ک ابن ندیم، ۱۳۶۳: ۱۳۲). نکته مهم اینکه این اندرزنامه‌ها نیز مانند دیگر آثار ادبی از قبیل *حماسه‌ها* (تاریخ‌نامه‌های ملی) و *افسانه‌ها*، اساساً از زمره ادبیات شفاهی‌اند که از نسلی به نسلی همراه با تغییراتی منتقل شده‌اند.

به این ترتیب، باید گفت تعلق هر دو نوع متون به پیش از اسلام، متکی بودن هر دو بر روایات شفاهی، وحدت قالب روایی و شگرد قصه در قصه در نگارش آنها و بیان مفاهیم تعلیمی و اخلاقی در هر دو نوع آثار، از مهمترین اشتراک در رابطه خاستگاهی بینامتنی بین دو اثر تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی است. اما این اشتراک تباری فقط به وجود این اندرزنامه‌ها در ایران باستان و ردیابی مشابهت‌شان با متون تاریخی و متون عرفانی - تعلیمی به اینجا ختم نمی‌شود و پیوند خاستگاهی عمیق‌تری در بین این آثار وجود دارد که در اینجا باید به آن پرداخت.

در اندیشه نظریه‌پردازان دوره‌های اخیر، در ادبیات هر ملتی ژانرهای شاهانه<sup>۳</sup> یا کلان‌گونه‌هایی وجود دارد که قالب‌ها و اشکالی هستند که سوبه‌ها و جنبه‌های درون‌مایه‌ای و ساختاری آثار ادبی در انواع ادبی مختلف آن ملت را در خود دارند. ژنت این گونه‌های عام را با عنوان سرگونه‌ها (Archigenres) باز می‌شناسد. (Genette. 2000: 65) به نقل از قاسمی‌پور، ۱۳۸۹: ۷۰). اشتراک خاستگاهی این دو اثر همین موضوع را در ادبیات فارسی نشان می‌دهد؛ تاریخ بیهقی به نمایندگی از متون تاریخی و مثنوی معنوی به عنوانی شاهکار ادبیات تعلیمی - عرفانی هر دو از منابع و آبشخورهای فکری واحد (یعنی همان سرگونه) سرچشمه گرفته‌اند، پس باید گفت هر کدام از این دو ژانر، اگر چه مستقل هستند اما از خاستگاهی واحد بهره برده‌اند و از منظر بینامتنیت رابطه خویشاوندی داشته‌اند.

می‌توان گفت در ادبیات فارسی نیز ژانرهای شاهانه‌ای وجود داشته است که در تحول

تاریخی خود رو به افول رفته‌اند اما از بین نرفته و به عنوان سرگونه، از طریق بخش‌هایی از فرم و محتوا در قالب ژانرهای دیگر ادامه حیات داده است. یکی از این ژانرهای شاهانه «ادبیات روایی» است و دیگری «ادبیات اخلاقی»، که در فرآیند تحول خود، به زیر شاخه‌هایی تقسیم می‌شوند، به مرور این کلان‌گونه‌ها، به حاشیه رفته و به عنوان سرگونه‌هایی در آثار ادبی دوره‌های دیگر تجلی یافته است. از آنجا که محتوای اخلاقی و ساختار روایی در اغلب فرم‌های مختلف ادبیات فارسی نمایان می‌شود؛ به نظر می‌رسد بهتر است بگوییم که روایت و اخلاق از سرگونه‌های مهم ادبیات فارسی هستند که در تمام انواع ادبی نمود یافته و سبب پیوندهای خاستگاهی مشترک بین ژانرهای ادبیات فارسی شده‌اند. اشتراکات خاستگاهی تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی نیز از همین دست است. به این ترتیب توجه به اخلاق و اندرز و ایجاد ساختار روایی واحد، کاربست مشابه شگرد قصه در قصه برای بیان این مضامین مشترک ناشی از همان خاستگاه و منشأ تبارشناسانه است.

#### ۴-۱-۲ اشتراک در رابطه تولیدی بینامتنیت

مشابهت بین مثنوی و تاریخ بیهقی به خاستگاه مشترک ختم نمی‌شود، این دو اثر در بسیاری از مؤلفه‌های اخلاقی و فکری برقرار است که بین آنان ارتباطی بینامتنی از نوع رابطه تولیدی ایجاد کرده است. در تواریخ فارسی نیز، در خلال روایت رویدادهای تاریخی، بهره‌گیری مورخان فارسی از شگرد «قصه در قصه» به چشم می‌خورد. این شیوه مورخانه با روش تعلیمانه آموزه‌های اخلاقی عارفان قرابت بسیار دارد، که سبب اشتراک ماهیتی بین متون تاریخی و متون عرفانی-تعلیمی می‌شود. بعد از اشتراکات ساختاری و رابطه خاستگاهی مشترک می‌توان گفت شباهت این دو نوع متن ادبی بیشتر در جنبه کارکردی و اهداف تولیدی آنها بارز است. اینکه هر دو متن با هدف آموزش و عبرت نگاشته شده‌اند، البته هر کدام ویژگی‌ها و روش‌ها و عبرت‌آموزی‌های خاص خود را دارند و مضامین و مفاهیم فکری مشترکی را نمایان می‌سازند. وجود این مؤلفه‌های فکری با اهداف اخلاقی - تعلیمی، در اثری مانند مثنوی معنوی، به دلیل ماهیت ژانر عرفانی‌اش قابل توجیه و قابل انتظار است، زیرا عمده‌ترین شاخص ادبیات تعلیمی، موضوع و درونمایه آنست که با اخلاق و دین پیوند خورده است، اما حضور این مؤلفه‌ها در تاریخ‌نگاری و بویژه در تاریخ بیهقی قابل تأمل است.

تواریخ این قابلیت را دارند که به بیان برخی نکات تعلیمی از وقایع نیز بپردازند اما نکته

قابل تأمل اینست که بیهقی به این ماهیت عبرت انگیز وقایع در تاریخ اکتفا نکرده و در بیان نکات اندرزگونه خود فقط از رویدادهای تاریخی بهره نبرده‌اند بلکه از آن فراتر رفته و با استفاده از شگردهای ادبی، ضمن گزارش رویدادها، حکایات عبرت‌آموزی از کتب دیگر به عنوان تأکید بیشتر، بیان می‌کند. بیهقی در تاریخش، به جای گزارش مو به موی رویدادهای تاریخی، به بیان «معنای رویدادها» و پندها و عبرت‌هایی که می‌توان از آنها برگرفت پرداخته است. این شیوه در بیشتر کتب تاریخی فارسی رایج بوده و تداوم آن، دلالت بر وجود «سنتی اخلاقی-تاریخی» در بین تاریخنگاران ایرانی دارد که سبب شده، در دوره‌های مختلف، شگردهای روایی و آرایه‌های زبانی، با بسامدی متفاوت، به متن‌های تاریخی راه یابد. به همین مناسبت، بهره‌گیری هرچه بیشتر از آیات قرآن، احادیث پیامبر، شعر و نثر پیشینیان و حکایات تاریخی و بعضاً افسانه‌ای، برای برجسته‌تر کردن درس‌هایی که می‌توان و می‌باید از تاریخ گرفت، رونق بیشتری گرفته است. بیهقی به صراحت می‌گوید که از آوردن این حکایات، هدف تربیتی دارد: «غرض من از نوشتن این اخبار آنست که خوانندگان را از من فایده‌ای حاصل آید مگر کسی را از این به کار آید» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۲۳).

این پندها گاهی به صورت قصه‌هایی درون روایت‌هاست که اغلب در پایان داستان‌ها، هنگام قتل یا مرگ افراد درباری اضافه می‌شوند. حکایاتی نظیر داستان فضل ربیع و مأمون، حدیث ملافه‌ها و مأمون، ماجرای نصر احمد و علاج خشمش، ماجرای جعفر برمکی، حکایت بزرگمهر و امثال آن. او با کاربرد متناسب این حکایات در سیر روایت تاریخی خود، تاریخش را با نصایح و اندرزهای آموزنده، پیوند می‌زند.

بیهقی گاهی نیز با بیان مستقیم آموزه‌های اخلاقی، اندرز می‌دهد. او تعالیم مختلفی متناسب با همه طبقات، چه سلاطین و امرا، چه عامه مردم، را در حکایات خود گنجانده است و در حکایت‌های مختلفی به عبرت انگیزی داستان‌های کتابش و پند گرفتن از آنها اشاره می‌کند؛ از جمله در حکایت بوبکر حصیری: «و هر کس این نامه بخواند به چشم خرد و عبرت اندرین نامه نگریست، نه بدان چشم که افسانه است تا مقرر گردد که این چه بزرگان بوده‌اند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۱۲). از داستان‌هایی که بیهقی در آن به نکات اخلاقی فراوانی اشاره کرده ماجرای بردار کردن حسنک است که در آن نکات اخلاقی و اندرزهای لطیفی را آورده است که برای اثبات عظمت فکری و توجه بیهقی به اخلاقیات و اندرز دادن‌های او همین یک حکایت کافی است. از آموزه‌های اخلاقی در حکایات این کتاب، مواردی همچون ضرورت وفای به عهد و پرهیز از



پیمان شکنی، قابل نبودن بی تجربگان برای کسب مقام، نگاه داشت شالوده پادشاهی با عفو و بخشش به موقع، غلبه بر خشم، پرهیز از خودستایی، و تحمل سختی ها است. اما مهم ترین مؤلفه تعلیمی که بیهقی بیشترین مضامین پند آموز خود را در قالب آن آورده است، توجه به بی اعتباری دنیا است. او در پایان ماجرای هر کدام از شخصیت ها و رویدادهای کتابش، به اظهار نظر حکیمانه در مورد دل نبستن به دنیا می پردازد. او طبع روزگار را چنین بی وفا می داند و معتقد است نباید به آن دل بست و مغرور شد؛ که روزی نعمتی می دهد و روزی دیگر آن را پس می گیرد. محیط درباری که در آن مشغول کار بوده، در ایجاد این نگرش بی تأثیر نبوده است. چون در آن دربار هر روز شاهد عزل و نصب افراد بوده و این بی اعتباری را مشاهده می کرده است. این نگرش فکری بخصوص در مرگ بعضی از شخصیت ها همراه با بار عاطفی فراوان است؛ مثلاً در مرگ حسنک وزیر می گوید: «وی رفت و آن قوم که محضر ساختند، رفتند و ما را نیز بیاید رفت و احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۳۴) بعد از کشته شدن ارسلان خان ترک توسط برادرش بغراخان باز این نگرش تکرار می شود: «و سخت عجب است کار گروهی از فرزندان آدم علیه السلام که یکدیگر را بر خیره می کشند و می خورند از بهر حطام عاریت را، آنگاه خود می گذارند و می روند و تنها بزیر زمین با وبال بسیار، در این چه فایده است، یا کدام خردمند این اختیار کند؟» (همان: ۲۴۷) و نیز پس از مرگ احمد حسن میمندی: «و این جهان گذرنده را خلود نیست و همه بر کاروان گاهیم و پس یکدیگر می روییم، و هیچ کس را اینجا مقام نخواهد بود. چنان باید زیست که پس از مرگ دعای نیک کنند» (همان: ۴۶۶) بعد از برکناری افراد مورد علاقه اش هم این موضوع بروز می کند مثلاً بعد از فروگرفتن علی حاجب هم می نویسد: «اینست علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد و احمق کسی است که دل در این گیتی غدار فریفتگار بندد و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند» (همان: ۶۶).

او تردیدی ندارد که در این دنیا هر کس نتیجه اعمال خود را می بیند، بدی کرده باشد بدی خواهد دید، نیکی کند پاداشش را می گیرد و چه بهتر که انسان اعمال نیک انجام دهد (ر.ک، همان: ۲۲۲ و ۲۳۲).

اندرز دیگر بیهقی که در تاریخش بسامد بالایی دارد و بر آن تأکید می کند، خردورزی است. کارکرد مهم خرد در تاریخ بیهقی، اخلاقی است. زیرا مهارکننده خواهش های نفسانی و امیال است. «خردمند آن است که به نعمتی و عشوه ای که زمانه دهد فریفته نشود و در آن باید کوشید

که آزاد مردان را اصطناع کند و تخم نیکی بپراگند، هم این جهانی و هم آن جهانی، تا از وی نام نیکو یادگار ماند، چنان نباشد که همه خود خورد و خود پوشد که هیچ مرد بدین نام نگرفته است (همان: ۲۳۴). بیهقی دوست خود بوالقاسم حصیری را به خردمندی می‌ستاید، زیرا پس از سفر حج از خدمت دولتی دست کشیده و در گوشه‌ای به عبادت مشغول شده است: «و خرد تمامش آن بود که امروز عاقبتی بدین خوبی یافته است و تا حج کرده است دست از خدمت بکشیده و زاویه‌ای اختیار کرده و به عبادت و خیر مشغول» (همان: ۱۹۷).

جدای از این اندرزهای همگانی، بیهقی در پردازش برخی از شخصیت‌های روایت تاریخی‌اش، به بسیاری از ویژگی‌های اخلاق فردی نیز توجه می‌کند و با بیان عاقبت آن رفتار، مخاطب را از داشتن آن خصیصه اخلاقی منع می‌کند. نمونه بارز آن بوسهل زوزنی است که او را انتقام‌جو، بدخو، سخن‌چین و جاه طلب معرفی می‌کند و در همان ابتدای توصیفش از این شخصیت با دو فعل «و اگر کرد دید و چشید» عواقب اعمال او را گوشزد می‌کند.

مثنوی معنوی مولوی هم به فراخور نوع ادبی تعلیمی - عرفانی‌اش، کتابی کامل در باب تعلیم تمام آموزه‌های اخلاقی و تقبیح رذایل اخلاقی است. مولوی هم مانند بیهقی، در داستان‌هایش مدام از عبرت‌آموزی می‌گوید. او همه را دعوت می‌کند تا از مرگ اطرفیان خود و سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرند:

عاقل آن باشد که عبرت گیرد از مرگ یاران در بلای محترز (۱/ ۳۱۱۴)

عاقل از سر بنهد این هستی و باد چون شنید انجام فرعونان عاد

ور بنهد دیگران از حال او عبرتی گیرند از اضلال او (۱/ ۳۱۲۲-۳۱۲۳)

مولوی معتقد است اگر از سرگذشت دیگران عبرت بگیرید، خود را اصلاح می‌کنید و ریشه حسادت و دشمنی از دلتان برکنده می‌شود (ر.ک. ۶/ ۷۶۱-۷۶۳). مولوی در داستان‌های فراوانی تلاش دارد بشر را از دنیا پرستی و اسارت در جهان مادی ناپایدار نجات دهد و به او بفهماند که این دنیا سرایی است بی قدر و بقا. او برای این منظور از آیات و احادیث کمک می‌گیرد و با اقتباس از آنها، در پی اهداف تعلیمانه خود است (ر.ک. ۱/ ۹۸۲، ۳/ ۶۴، ۳/ ۱۱۴۲). از نظر مولوی در دل هر شادی و لذت دنیوی، اندوه و حزنی است. او مدام نصیحت می‌کند که به خوشی‌های دنیا اعتماد نکنید:

هرچ از وی شاد گردی در جهان از فراق او بیندیش آن زمان  
ز آنچ گشتی شاد بس کس شاد شد آخر از وی جست و همچون باد شد

از تو هم بجهد تو دل بر وی منه پیش از آن کو بجهد او وی تو بجهه (۳/ ۳۶۹۷)  
 صورتش (دنیا) جنت به معنی دوزخی افعیی پر زهر نقشش گلرخی (۶/ ۲۴۵)  
 مولوی در آموزه‌های اخلاقی‌اش، مدام دربارهٔ عمل و مکافات عمل هشدار می‌دهد. او با  
 تمثیل‌های مختلف بیان می‌کند که هر عملی جوابی در پی دارد؛ یکی از تمثیل‌های او در این زمینه  
 اینست که اگرچه دیوار سایهٔ بلندی بر زمین پهن کند بالاخره آن سایه به سوی دیوار بازمی‌گردد  
 (۱/ ۲۱۲-۲۱۶)، یا اینکه هر فریادی که درکوه بز نیم انعکاس آن به سوی ما باز خواهد گشت. به هر  
 حال انسان هر عملی انجام دهد نتیجهٔ آن عمل را خواهد دید (۶/ ۴۲۵-۴۲۷).

از دیگر آموزه‌های اخلاقی مولوی، وفاداری، پایداری در دوستی و به سر بردن عهد و پیمان  
 است. او این امور را واجب دانسته و برای آنها از آیات قرآن و احادیث، شواهدی می‌آورد و بر  
 انجام این فریضه تأکید می‌کند:

حق تعالی فخر آورد از وفا گفت من اوفی بعهد غیرنا (۳/ ۳۲۳)  
 راستان را حاجت سوگند نیست ز آنک ایشان را دو چشم روشنیست  
 نقض میثاق و عهد از احمقیست حفظ ایمان و وفا کار تقیست (۲/ ۲۵۷۵-۲۵۷۷)

او برای این موضوع تشبیهات و تمثیلاتی می‌آورد، برای مثال وفا را مانند ریشهٔ سالم و  
 بی‌وفایی را مثل ریشهٔ فاسد درخت می‌داند (ر.ک. ۵/ ۱۱۶۶-۱۱۶۷). مولانا در مذمت اخلاق‌های  
 فردی بد از قبیل بخل، تکبر، حرص و طمع، حسد و امثال آن هم آموزه‌های تعلیمی فراوان دارد  
 و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که از این خلق و خواها دوری کنند (ر.ک. ۲/ ۱۲۷۳، ۱۹۵۱، ۱۶/ ۴۶۷۹،  
 ۲/ ۵۶۹-۵۷۰، ۲/ ۱۴۰۹-۱۴۱۲). این مضامین اخلاقی و مفاهیم فکری مشترک در این  
 دو متن، آنها را در روش‌ها و شگردهای ادبی نیز به هم نزدیک می‌کند. درست است که کاربرد  
 آیات و احادیث از خصایص نثر فارسی است اما به جز اهداف زیبایی‌شناسانه، این منقولات،  
 کارکردی تعلیمی و اندرزگونه نیز دارند و در بسیاری از تواریخ از جمله تاریخ بیهقی از آیات  
 قرآنی و احادیث نبوی، به عنوان ابزاری در جهت اهداف تعلیمی (و البته سیاسی) خود به کار  
 می‌رود. این کاربرد تعلیمانه از آیات و احادیث در متون تعلیمی و بویژه در مثنوی هم وجود دارد  
 او نیز در موارد مختلف از اقتباس آیات یا با تضمین به آنها در پی اهداف تعلیمانهٔ خود است.

با بررسی این اشتراکات و آموزه‌های تعلیمی در هر دو اثر، باید گفت در رابطهٔ تولیدی  
 بینامتنی نیز مثنوی معنوی مولوی و تاریخ بیهقی با گرایش شبیه به هم، ولی از زاویه دیدی  
 گوناگون و زبانی نسبتاً متفاوت نوشته شده‌اند.

#### ۴-۲ افتراق بینامتنی بین مثنوی و تاریخ بیهقی

علی رغم اشتراک بینامتنی بین مثنوی معنوی و تاریخ بیهقی، اما باید گفت در هر کدام از این آثار به روش خاص خود به این مضامین پرداخته و هدف خاص خود را داشته و این شباهت‌ها و تداخل‌ها، مانع از شخصیت مستقل این آثار و ژانری که هر کدام زیر مجموعه آن قرار دارند، نمی‌شود.

اولین و مهم‌ترین وجه افتراق آنها در اصلی و فرعی بودن عناصر مشترک است. برخی از عناصر تعلیمی، با سازوکار متناسب در دل متن تاریخ بیهقی جای گرفته اما باید توجه داشت که در این متن، هدفی اصلی‌تر وجود دارد که بیان تاریخ است و چه بسا مورخ، اهدافی تاریخی-سیاسی را نیز در نظر داشته باشد به این ترتیب، تعلیم و اندرز از اهداف فرعی تاریخ بیهقی به حساب می‌آید در صورتی که در مثنوی، این موضوع از اهداف اصلی و مورد توجه مولوی است. تفاوت دوم آنها در نوع مخاطبانشان است، مثنوی که در نوع ادبی تعلیمی-عرفانی قرار دارد، هدفش تربیت و اندرز همگان است و مخاطب عام دارد. خواننده امروزی نیز با خواندن آن چنین توقعی دارد. اما مخاطب تاریخ بیهقی اول از همه درباریان و رجال سیاسی بوده‌اند و امروزه نیز خوانندگان علاقمند به تاریخ به خوانش آن می‌پردازند و از آن توقعات یک متن تاریخی را دارند.

وقتی می‌گوییم مثنوی، کتابی عرفانی - تعلیمی و تاریخ بیهقی متنی تاریخی-ادبی است در واقع اعلام می‌کنیم که این آثار عرف‌های شناخته شده و معینی را به کار می‌برند که آن را به متون دیگری از نوع خود پیوند می‌زند، یا بر اساس آن متون دیگر قابل فهم می‌کند. به این ترتیب، افزون بر شبکه بینامتنی‌ای که با کتب نوشته شده در سنت ژانری آنها ایجاد می‌شود، اهداف پدیدآورندگان آثار از نگارش متون مشخص شده و توقعات مخاطب هم از متون شکل می‌گیرد و چه بسا خوانش مخاطب با مطالعات و آگاهی‌های امروزی‌اش، بُعد دیگری به این آثار بدهد.

مثنوی معنوی کتابی عرفانی است و قطعاً اندرزهای اخلاقی موجود در آن با اهدافی تعلیمانه نوشته شده است اما خواننده امروزی این متن، آگاهی دارد که مولوی گاه آنچنان مستغرق در احوال عاشقانه و هیجانات خود بوده که نمی‌توانسته برای بیان آموزه‌های تعلیمی‌اش، هدفی معین و ساختار از پیش تعیین شده‌ای داشته باشد. به تعبیری مخاطب مثنوی معنوی می‌داند که «در این کتاب مهار داستان‌ها در دست مولوی نیست و این داستان‌ها هستند که اندوخته‌ها سراسر از او آگاه و ناآگاه مولوی را به مناسبت‌های مختلف از ذهن او بیرون می‌کشند و به آنها فعلیت می‌بخشند و مولوی را به هر جا که امکانات بالقوه و بالفعلشان رخصت می‌دهد، می‌برند» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۳۲۳).

به این ترتیب، باید گفت مولانا ناآگاهانه و صرفاً به جهت تداعی، از این روایات فرعی به عنوان مصداقی برای آموزه‌های اخلاقی-عرفانی خود استفاده می‌کند. اما با گشت‌های متعدد از طریق بیان اندیشه‌ها و حکایات فرعی پشت سر هم، طرح اصلی داستان محو می‌شود یعنی منظور اصلی از ایراد داستان در حاشیه مطالب متنوعی قرار می‌گیرد که مدام تداعی می‌شوند. نمونه بارز آن را می‌توان در داستان شیر و نخجیران مشاهده کرد که ظاهراً به عنوان شاهد و مصداقی از «در چاه افتادن در نتیجه خیال کز» است که با گسست‌های پی در پی از این هدف دور می‌شود. اما به هر روی خواننده مثنوی در جریان خوانش این قصه‌های تودرتو مدام با مفاهیم و مطالب جدید و خلاف انتظاری آشنا می‌شود که گاه او را سرگردان می‌کند و البته به سبب ماهیت خروج از عادت که دارد لذت را در خواننده برمی‌انگیزد.

والدمن با تکیه بر پرهیز بیهقی از فرو کاستن تاریخ به سالشمار ساده رویدادهای تاریخی، به نکته بنیادین دیگری اشاره می‌کند و آن این که بیهقی، برخلاف برخی دیگر از مورخان اسلامی، پیش از آنکه نوشتن را آغاز کند طرحی کلی از ساختار کتاب خود در ذهن داشته و «معنای» رویدادهای روزگارش را نه همیشه در وراثت خود از آن رویدادها بلکه بیشتر در ساختار تاریخش به نمایش گذارده است (ر.ک. والدمن، ۱۳۷۵: ۵۶). به این ترتیب می‌توان گفت در تاریخ بیهقی، داستان‌ها و حکایات تعلیمی و بسیاری از آموزه‌های اندرزها با آگاهی کامل، به منظور شاهد و مصداقی برای بیان آراء و اندیشه‌های اخلاقی در متن تاریخ گنجانده می‌شود. در بیان روایات، اصل حکایت آورده می‌شود و نتیجه‌ای که منطقی از آن مستفاد می‌شود با اندیشه‌ای که دستمایه ایراد حکایت یا حاصل حکایت است، هم‌خوانی دارد. به تعبیری مهار داستان و روایت در دست بیهقی است و او در پایان هر روایت، پند و اندرزهای خود را به مخاطب می‌گوید. از سوی دیگر خوانش خواننده، معنای جدیدی از حضور این آموزه‌های تعلیمی در خلال روایت تاریخی بیهقی، آشکار می‌سازد. مطالعات خواننده امروزی به او این آگاهی را داده که با توجه به اوضاع سیاسی-اجتماعی و فرهنگ غالب ناشی از این اوضاع که در آن حکومتی استبدادی، امور را برعهده داشته است و هیچ نهادی نمی‌توانسته عملکرد و ظلم آنان را کنترل کند؛ پس ورود عناصر تعلیمی و اندرزهای اخلاقی به تاریخ بیهقی، می‌تواند عاملی سیاسی-اجتماعی داشته باشد یعنی بیهقی سعی در اصلاح رفتار سیاسی حاکمان زمان خود داشته است. او در دوره‌ای مجال ظهور مخالفت‌های آشکار و انتقاد از آنها بسیار تنگ بوده است، با ظاهری تعلیمی-اخلاقی، ضمن روایت‌های تاریخی خود به انتقاد از اوضاع نابسامان اخلاقی در دستگاه

حکومتی می‌پردازد. این خوانش از اندرزهای بیهقی، بُعد دیگری به اثر او می‌بخشد به طوری که می‌توان گفت اغراض و اهداف سیاسی اصلی‌ترین عامل برای تجلی اندرزهای اخلاقی و آموزه‌های تعلیمی در تاریخ بیهقی بوده است.

همچنانکه دیده می‌شود، رابطه خوانشی بینامتنی، سبب آشکار شدن اصلی‌ترین تفاوت بین اندرز و تعلیم دادن در تاریخ بیهقی و مثنوی مولوی است. شیوه‌های اندرزدهی و بیان تعالیم اخلاقی در مثنوی معنوی متناسب با ژانر اثر و اهداف اصلی آن اما کاملاً ناآگاهانه از جانب مولوی است. در حالیکه در تاریخ بیهقی که پند و اندرز دادن از اهداف اصلی آن نوع متن نیست، تعالیم اخلاقی، کاملاً آگاهانه در خدمت اهداف مورخانه بیهقی قرار می‌گیرد و به مخاطبان انتقال داده می‌شود.

##### ۵- نتیجه

اندرزها و مفاهیم اخلاقی از پارادایم‌های اصلی در ادبیات فارسی هستند که در انواع ادبی، به روش‌های مختلف نمایان شده‌اند. ساختار روایی و کاربرد شگرد قصه در قصه یکی از این روش‌هاست. اندرزها و مفاهیم تعلیمی در تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی مولوی ساختاری روایی دارند، تابع اسلوبی خطی و ساده نیستند بلکه پیرنگ آن‌ها با آوردن قصه‌ای در میانه قصه دیگر شکل می‌گیرد و همین ویژگی اصلی‌ترین وجه اشتراک بین این دو اثر است که در پژوهش حاضر از سه منظر خاستگاهی، تولیدی و خوانشی در حوزه مطالعات بینامتنی بررسی شد. بررسی‌های بینامتنی نشان می‌دهد که این دو اثر از منابع و آبشخورهای فکری واحد هم در فرم (شیوه غیرمستقیم، روایی و قصه در قصه در اندرز دادن) و هم در محتوا بهره برده‌اند و تعلق هر دو نوع متون به پیش از اسلام، متکی بودن هر دو بر روایات شفاهی رابطه‌ای خاستگاهی و تباری این دو اثر را نمایان می‌سازد. نکته اصلی اینجاست که محتوای اخلاقی و ساختار روایی در اغلب فرم‌های مختلف ادبیات فارسی نمایان می‌شود؛ پس بهتر است بگوییم که روایت و اخلاق از سرگونه‌های (ژانر شاهانه) مهم ادبیات فارسی هستند که در تمام انواع ادبی نمود یافته و سبب پیوندهای خاستگاهی مشترک بین ژانرهای ادبیات فارسی شده‌اند. اشتراکات خاستگاهی تاریخ بیهقی و مثنوی معنوی نیز از همین دست است. جدای از مؤلفه‌های اخلاقی و فکری مشترک و شیوه تعلیمی یکسان در کاربرد ساختار قصه در قصه، این دو متن در دیگر شیوه‌های اندرزدهی نیز با هم اشتراک دارند، برای نمونه مداخله راوی در روند روایت به منظور آگاه کردن مخاطب

یکی از همان اشتراکات است در مثنوی به وفور دیده می شود و می تواند تحت تأثیر متون پیشین از جمله تاریخ بیهقی بوده باشد و این موضوع ارتباط بینامتنی از نوع رابطه تولیدی را بین آنها بوجود می آورد.

نکته مهم و اصلی اینجاست که تعلیم و اندرز از اهداف فرعی تاریخ بیهقی به حساب می آید در صورتی که در مثنوی، این موضوع از اهداف اصلی است. به این ترتیب نگاه بیهقی مبتنی بر بینش مورخانه او و منظر مولوی از چشم انداز حکیمانه و عارفانه او مایه می گیرد. از سوی دیگر رابطه خوانشی بینامتنی این متون و تأثیر خوانش خواننده امروزی از این متون، بُعد دیگری به حضور مؤلفه های تعلیمی در این آثار می دهد و سبب آشکار شدن اصلی ترین تفاوت بین اندرز و تعلیم دادن در تاریخ بیهقی و مثنوی مولوی می شود. شیوه های اندرزدهی و بیان تعلیم اخلاقی در مثنوی معنوی متناسب با ژانر اثر و اهداف اصلی آن اما کاملاً ناآگاهانه از جانب مولوی است. در حالیکه در تاریخ بیهقی که پند و اندرز دادن از اهداف اصلی آن نوع متن نیست، تعلیم اخلاقی، کاملاً آگاهانه در خدمت اهداف سیاسی و مورخانه بیهقی قرار دارد و به مخاطبان انتقال داده می شود.

به این ترتیب باید گفت اگرچه این دو اثر در بیان اندرزهای خود روشی واحد و بعضاً مشابه دارند اما هر کدام بنا به نوع ادبی خود و قصد مؤلفانشان به دنبال بیان اندیشه ها و اهداف خود در قالب اندرز و تعلیم هستند.

## یادداشت

### 1-Transformation

## منابع

- ابن ندیم (۱۳۶۳) *الفهرست*، تهران: اساطیر
- اخوت، احمد (۱۳۷۱)، *دستور زبان داستان*، اصفهان: فردا.
- بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۵۶، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- پاینده، حسین (۱۳۹۰)، *گفتمان نقد، مقالاتی در نقد ادبی*، تهران: روزنگار.
- پاینده، حسین، ۱۳۹۴، *گشودن رمان*، تهران: انتشارات مروارید.
- پاینده، حسین (۱۳۹۱) «*رهای ادبیات از بند تاریخ*» (مروری بر دیدگاه تاریخ گرایی نوین در نقد ادبی) «سوره اندیشه، شهریور. شماره ۶۲ و ۶۳ صص ۲۲۰-۲۲۳»

- پاینده، حسین (۱۳۹۳) «تعامل میان رشته‌ای نقد ادبی با تاریخ» **مجموعه مقالات همایش تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای**، تهران: پژوهشکده تاریخ، صص ۷۹-۱۰۳
- پاینده، حسین، (۱۳۸۴)، «تاریخ به منزله‌داستان»، **نامه فرهنگستان**، شماره ۲۷، صص: ۱۴۳-۱۵
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۸) **در سایه آفتاب**، تهران: سخن
- تفضلی احمد (۱۳۸۵) **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، تهران: سخن
- توکلی، حمیدرضا (۱۳۸۴) «**مثنوی و اسلوب قصه در قصه**»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی **دانشگاه تهران**، ش ۴۷، صص ۴۵-۸۰
- دهقانی، محمد (۱۳۹۵) **حدیث خداوندی و بندگی**، تحلیل تاریخ بیهقی، از دیدگاه ادبی، اجتماعی و روان‌شناختی، تهران: نشرنی.
- زرقانی، مهدی و دیگران (۱۳۹۵)، **ژانر**، تهران: سخن
- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۸) **تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی**، تهران: سخن
- قاسمی پور، قدرت (۱۳۸۹) «**وجه در برابر گونه**» بحثی در قلمرو نظریه انواع ادبی»، نقد ادبی، تابستان، شماره ۱۰، صص: ۶۳-۹۰
- کریستین سن، آرتور (۱۳۶۷) **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، تهران: راستی نو- کوشش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰) **مثنوی معنوی**، مطابق نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- میثمی، جولی اسکات، (۱۳۹۱) **تاریخ نگاری فارسی** ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۹۰) **درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها**؛ تهران: سخن، ۱۳۹۰.
- والدمن، مرلین (۱۳۷۵)، **زمانه و زندگی و کارنامه بیهقی**، ترجمه نظام مافی، تهران: نشر تاریخ ایران.